

بسمه تعالی

« بررسی استعاره مفهومی در قرآن کریم در خصوص واژه‌ی نور»

علیرضا ملاء^(۱)

دانشجو دکترای زبان عربی دانشگاه آزاد اسلامی قم ایران

چکیده

قرآن کریم تجلی‌گاه بسیاری از معانی و استعاره‌هاست که از جهت بلاغت تا کنون مواردی مورد کنکاش قرار گرفته لکن به علت قلت تحقیقات انجام شده از حیث معناشناختی و استعاره مفهومی ضرورت تحقیق و بررسی بیشتر در خصوص برخی واژه‌ها احساس می‌گردد. واژه‌ی نور ۴۳ بار در قرآن کریم با معانی مختلف تکرار شده است. لفظ نور ۲۴ مرتبه به صورت النور، ۹ مرتبه به صورت نوراً، یک مرتبه به صورت نور کم، ۴ مرتبه به صورت نوره و ۴ مرتبه هم به صورت نور به کار رفته است و کلمات مشتق شده از این واژه نار و منیر در قرآن به کار رفته است. آنچنان که در ادامه تبیین می‌گردد لفظ نور کاربردهای استعاری زیادی در قرآن کریم داشته که این معانی از حیث استعاره مفهومی استخراج و با استفاده از منابع لغوی، روایی و تفسیری مشخص می‌شود که هدایت و ایمان، اسلام، احکام الهی در تورات و انجیل، علم، نور مادی حسی، امامت و ولایت، خداوند و روشنایی زمین در قیامت همگی با این لفظ در قرآن کریم تعبیر شده اند. برای نور تعریف‌های مختلفی آورده‌اند؛ بعضی از این تعاریف فقط بر نور حسی دلالت دارد نور در متون دینی بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده است این مصادیق طیفی از موجودات را شامل می‌شود که یک طرف آن نور حسی و طرف دیگر آن ذات خداوندی است در میان این دو عقل، علم، ایمان، پیامبر، امام هدایت و... هم نور نامیده شده‌اند ولی نور بودن

همه این موجودات به نور حقیقی برمی‌گردد که ذات لا یزال خداوندی است. همچنین نور نامی از نام‌های خداوند و اسم یکی از سوره‌های قرآن کریم است و از کلماتی است که در قرآن و احادیث کاربردهای بسیاری دارد

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، استعاره مفهومی، چندمعنایی، نور

[alirezamolla۹۳۳@gmail.com]۱

مقدمه

استعاره اصطلاحی در علمیان به معنای نوعی مجاز لغوی با علاقه‌مشابهت است.

استعاره از نخستین مسائل علوم بلاغی است که مورد توجه مفسران قرار گرفت و نخست از دامنه با حتم بر بوطیهدفع شبهات از قرآن و اعجاز قرآن برخاست.

معنای لغوی

استعار هازریشه «ع-و-ر» گرفته شد هو به معنای عار به خواستو عار به گرتناست. [۱] اینواژه، از اصطلاحات علمبیانااست.

استعاره، در لغت به معنای "عار به خواستو لغت به جا یلغتدیگر است. [۲]

- تعریف استعاره

در تعریف استعاره گفته اند:

کاربر دلفظ در معنای غیر حقیقی آن همراه با علاقه تشابه میان معنای حقیقی و مجازی و قرینه یکهمان عازاراد هم معنای حقیقی می شود. [۳]

در حقیقت، استعاره نوعی مجاز لغوی است که علاقه تشابه تشابه باشد و گاه از آن به «مجاز استعاری» تعبیر می کنند، [۴]

در برابر مجاز مرسل، و آن مجاز است که علاقه تشابه تشابه باشد؛ برای مثال، کسی که انسان شجاعی را در مدرسه دیده است می گوید

د: «رأیت اسد فی المدرسه» لفظ «اسد» را که نام شیر است به معنای مرشد شجاعه کاربرده است و با همین معنای حقیقی (شیر)

و معنای مجازی (انسان شجاع) شباهت است.

گوینده، آن مرشد شجاع را در ذهن خود به شیر تشبیه، آن گاه نام شیر را به صورت استعاره برای او اطلاق کرده است، از این رو استعاره را

تشبیه مختصر نیز نامیده اند؛ یعنی تشبیه که یک یا از دور کن (مشبه یا مشبه به) حذف شده باشد. [۵]

این تعریف از استعاره از مانع عبدالقاهر جرجانی را بجواز سویدانشمند انیسازوی، حدود آن به طور روشنی مشخص می نماید.

بعضی دیگر استعاره را اینگونه تعریف کرده اند:

در اصطلاح ادبیات فارسی سبک کار بر دوازده یا سبک های اوژده دیگر با علاقه تشابه، با وجود قرینه.

استعاره در واقع تشبیه جزو فشرده است؛ که تنها "مشبهه" آن باقی مانده باشد.

علاوه بر آن شاعر در تشبیه، ادعای همانندید و پدید هر ادرا؛ اما در استعاره ادعای یکسانیا ندورا.

این دو ویژگی، استعاره را هنری تر و خیال انگیز تر از تشبیه می کند. همچنین استعاره نوعی مجاز است؛ با این تفاوت که اگر علاقه

(ارتباطی معنای حقیقی و مجازی) از نوع تشابه باشد، استعاره است و اگر علاقه، تشابه باشد، مجاز است. [۶]

– ارکان استعاره

هر استعاره سه رکن دارد: مستعار منه (همان مشبه به در تشبیه)، مستعار له (مشبه)، مستعار (لفظیکه عاریه گرفتار شده)

و نیز جامع (وجه شبهه). [۷][۸]

(۱) مستعار منه (مشبهه): معنای او لیهو ظاهری.

(۲) مستعار له (مشبه): معنای باطنی مورد نظر شاعر.

(۳) جامع (وجه شبهه): ارتباط میان واژه‌ها و لیهو و از همورد نظر.

(۴) مستعار: لفظیکه در آن استعاره شده است.

استعاره همفهومی

استعاره همفهومی اصطلاحاً است در زبان شناسی شناختیکه به فهمیدن یک ایده یا یک حوزه همفهومی می‌رساند یا ایده‌ها حوزه همفهومی می‌داند. رایشا همی کند.

به عنوان مثال، هنگامیکه می‌گوییم «قیمت‌ها بالا می‌رود»، از مفهوم «بالا رفتن» در حوزه همفهومی «جهت‌ها» برای درک «کمیت‌ها» استفاده می‌کنیم. یک حوزه همفهومی می‌تواند متشکل از هر گونه سازمان‌دهی منظم تجربیات انسانی باشد.

زبان‌ها می‌توانند به شکل منظمی از استعاره‌ها یکسان استفاده می‌کنند؛ مثلاً در زبان انگلیسی نیز گفته می‌شود . The prices

are rising («قیمت‌ها بالا می‌رود»). به نظر می‌آید دلیل این امر وجود پایه‌های همفهومی بیشتر کینانسان‌ها باشد.

این موضوع خود به فرضیه ای منجر شده که هر اساساً نمی‌گویند امکان دارد تناظر بین حوزه‌ها یا در اکیوشبکه‌های نور و نیم‌غز و ج

و دداشت باشد (۱۰)

بررسی ایند هوفرا ایندهاییکهزیر ساخت هایآثر اتشکیلمی دهند، اولینبار به صور تگسترده ایتوسط **جور جلیکاف و مارک**

جانسون در کتابش **انهم By Live We Metaphors** (ترجمه فارسی:

استعاره هاییکهها آنه از ند گیمی کنیم، مترجم: جهان شاه میرزاییگی، نشر: آگاه) مطرح شده است.

اینمفاهیم تحت عنوان «آمیزش مفهومی» یا «قیاس» نیز مطالعه شده اند.

از زمانیکه جرج جلیکاف و مارک جانسون در کتاب **استعاره هاییکهها آنه از ند گیمی کنیم** (۱۹۸۰م.)

(بحث استعاره همفهومیر امطر حکر دهاند، نزدیکه چهاردهم میگذرد که در اینسالها نسبتا طولانی،

نظریه آنانظر فدار انبسیار بیافته در برر سیها یز بانو پژ و هشها یادیفار سینیز نگاهباند یشها یندوز بانشنا سآ مریکایی،

جایگاهو یژها پیدا کرده است. ایندو صاحب نظر،

در واقع مبذوعینانگذار استعاره همفهومینو دهاند و همانطور که ریچار دز گفته است،

سابقه اینگونه از استعاره هبهن مانبسیار دور تر باز میگردد؛

مطالعاتر بانشنا سیشنا ختیدر چند دهها خیر ماهیتجدید بیرا استعاره هتعریفکرده که بر اساسآناستعاره فقط آرایه ادبیاییکیاز صو

ر کلامیست بلکه هفر آیند یفعالدر نظامشناختیبشر محسوبمی شود تحقیقاتلیکافو جانسون اثباتکرده که کاربردها یاستعاره محدود

و دبه حوزم مطالعاتادیو کاربردواژه عبارتیا جمله نیست استعاره همچونابزاریمفید نقشمهدر شناختو در کپدیده ها و اموردا

ردودر حقیقتیکمد لفر هنگیدر ذهنایجادمی کند کهز نجیر هر فتار یطبقآنبر نامه ریزی می شود نقطه از آیند یدها استعاره بر ح

سبضرورتون نیاز بشر بهدر کوباز نماییدیده ها ینا آشنا باتکیه بر ساختواژه ها و اطلاعاتقبلیشکلمی گیردایفامی کند همچینبسی

اریاز طبقه بندیها و استنباطها یما بر حسباستعاره هاصورتمی گیردو بسیار یاز مفاهیمبه خصوصمفاهیماتر اعیاز طریقانتطابقا

ستعار یا اطلاعاتوانتقالدانسته ها از زمینه ایبهز مینهنظممی یابند بدینتر تبیهن زمینه اید یگر نظممی یابند بدینتر تبیتو جهیهیانا ستعا

ریهویژها ز ایننظر اهمیتدارد که تبیینجدیدیاز کارکرد مغز در بر خور دبا جهانپیراموندر اختیارمانمی گذارداز اینمنظر برر سی

و تحلیل نظر به استعاره هم‌مفهومی مینهنها از باچالش‌ها یا نافر ضیاء تکهندر بار هماهیت معنات فکری و زبانی که از نظر طر حنکر شجید ی
از استعاره هبم‌ثابیه کیاز ادوات همزبان ناد بیضر و ریبهنظرمی رسد به ویژگی‌های نکهدر بسیار یاز مطالعات ادبی فارسی پیش از طر حزمینه ایر
و شناسا مبانظر یا تجدید محققان به تحلیل و کاربرد نظر یهدر متنی پردازند در باره پیشینه مطالعات مبرو طها استعاره هم‌مفهومی را
یرانمی توانهمقاله زبانشناسی شناختی و استعاره (گلفامو یوسفیراد ۱۳۸۱)

(و ترجمه مقاله معر و فلیکاف با عنوان نظر یه معاصر استعاره (سجودی ۱۳۸۲) اشاره کرد (۱۱))

نور

نور در متون دینی بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده است این مصادیق طیفی از موجودات را شامل می‌شود که
یک طرف آن نور حسی و طرف دیگر آن ذات خداوندی است در میان این دو عقل، علم، ایمان، پیامبر، امام
هدایت و... هم نور نامیده شده‌اند ولی نور بودن همه این موجودات به نور حقیقی برمی‌گردد که ذات لا یزال
خداوندی است. همچنین نور نامی از نام‌های خداوند و اسم یکی از سوره‌های قرآن کریم است و از کلماتی
است که در قرآن و احادیث کاربردهای بسیاری دارد. و بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده است. گرچه این
مصادیق از نوع واحدی نیستند ولی وجود ویژگی خاصی در آنها سبب شده است که آنها را نور بنامند.

تعریف نور

برای نور تعریف‌های مختلفی آورده‌اند؛ بعضی از این تعاریف فقط بر نور حسی دلالت دارد مانند این که گفته‌اند نور پرتوهایی است که پراکنده می‌شود و به دیدن کمک می‌کند [۱۲] و بعضی دیگر می‌گویند نور همان چیزی است که اشیاء را آشکار می‌کند و حقیقت اشیاء را به چشم نشان می‌دهد. [۱۳]

با توجه به تعاریف و مصداق‌هایی که در متون دینی برای نور آورده شده قادر نیستیم با این تعاریف همه آن‌ها را تفسیر کنیم. تعاریف فوق نور را محدود به نور حسی می‌نمایند لذا باید در جستجوی تعریفی باشیم که تمام مصادیق را شامل شود. تعریف مشهور دیگری که برای نور آورده‌اند این است که نور چیزی است که به ذات خود ظاهر باشد و غیر را هم ظاهر سازد. [۱۴]

این تعریف گرچه نور حسی را شامل می‌شود ولی به آن محدود نمی‌شود و هر چه ظاهر لذات و مظهر للغير باشد را در برمی‌گیرد. و بنابراین می‌تواند تمام مصادیق نور را تعریف کند.

نور در قرآن

روشنایی حسی (معنای ظاهری)

قرآن کریم می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» (۱۵)

برخیدر فرقی بنص و نور گفته‌اند ضیاء خاص است و به معنای نور ذاتی است؛ اما نور اعماستو شامل نور ذاتی و اکتسابی می‌شود و چون رو شنا می‌ها از خورشید است، از آن تعبیر به نور شد هاست نه ضیاء.

همچنین قرآن کریم می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ قَالَ يَنْكُرُوا بِرَبِّهِمْ يُعَدُّونَ».

به قرینه صدر آیه که در بارها فرینش آسمان است، می‌توان گفت مقصود از ظلما تونور، تاریکی و روشنایی حسی است؛ یعنی ستایش برای خداوند یاست که آسمان ها و زمین را آفرید و تاریکی ها و نور را پدید آورد؛ اما کافر انبرای برورد گار خود، شریک قرار می‌دهند.

باید پذیرفت که اولین و ساده‌ترین تجربه ما از نور، همان نور حسی است و در عرف عام غالباً از نور همان معنا را منظور می‌کنند ولی ویژگی ظاهر بالذات و مظهر للغير اعم از نور حسی است. یکی از کاربردهای نور در قرآن همان نور حسی است مانند

هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا.

و جعل القمر فیهنّ نورا. [۱۶]

و جعل الظلمات و النور [۱۷]

امام محمد غزالی این معنا از نور را مختص عوام و امری نسبی می‌داند و می‌گوید نور در مورد افراد نابینا نه آشکار است و نه آشکارکننده بنابراین علاوه بر نور، ذات بیننده نیز رکنی از ادراک است و اگر به دیده دقت بنگریم نور نه باعث ادراک که محل ادراک است پس قوه باصره به نام نور سزاوارتر است تا شئی مبصر. [۱۸]

غزالی از نور حسی فیزیکی که شئی مادی است به نور بینائی منتقل می‌شود و برای اثبات سخن خود به کاربردهای نور چشم اشاره می‌کند و می‌گوید در مورد نابینا می‌گوییم نور چشمانش را از دست داده است یا در مورد خفاش می‌گوییم نور چشمش ضعیف است. [۱۹]

نور بینایی به انواع عیوب مبتلاست مثل این که ظاهر را می‌بیند نه باطن، متناهی را می‌بیند نه نامتناهی، غیر خود را رؤیت می‌کند نه خود را و غیره.

ولی در درون آدمی چشم باطنی هم هست که نه تنها محدودیت‌های چشم ظاهر را ندارد بلکه ظاهر و باطن، دور و نزدیک و محسوس و غیر محسوس همه را می‌بیند و سراسر هستی قلمرو رؤیت اوست و آن نیروی عقل

است و اگر ادراک حسی را با عقل مقایسه کنیم این عقل است که شایسته نام نور است و این که پیامبر اسلام فرمود: «ان الله خلق آدم علی صورته»، ناظر به همین معناست زیرا وجود عقل در آدمی نوری است که نمونه‌ای از نور خداوند متعال است. [۲۰]

حال اگر در ویژگی‌های قوه عقل تأمل کنیم خواهیم دید عقل که همان ذات مدرک و حقیقت وجود آدمی است نزد خود پدیدار است و غیر را هم برای خود آشکار می‌سازد یعنی ذات آدمی عین علم است و علم هم دارای صفت آشکار بودن و آشکارکنندگی است و بر همین اساس است که پیامبر فرموده است: «العلم نور یقدقه الله فی قلب من یشاء». [۲۱]

- استعاره از علم

در آیاتی از قرآن کریم بر علم اطلاق نور و روشنایی شده است مانند:

قل هل یتسوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور ۲۲

و ما یتسوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظلّ و لا الحرور [۲۳]

البته میان ادراکات حسی با علم و فکر و قوه عاقله هم رابطه تنگاتنگی است که امام علی(ع) در مورد آنها می‌فرماید: العقول ائمة الافکار و الافکار ائمة القلوب و القلوب ائمة الحواس و الحواس ائمة الاعضاء. [۲۴]

حال اگر علم و معرفت با طلب حقیقت و دل‌بستگی به آن و گام گذاشتن در راه آن همراه شود و فرد عالم علم خود را چراغ راه تعالی خود قرار دهد و در جستجوی کمال برآید ایمان حاصل می‌شود

– استعاره از ایمان

در آیاتی از قرآن کریم نور بر ایمان اطلاق نور شده است، مانند: «و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس» [۲۵]

و یجعل لکم نورا تمشون به [۲۶]

الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور. [۲۷]

استعاره از قرآن

در آیاتی از قرآن کریم بر خود قرآن اطلاق نور شده است. [۲۸] مانند: فأمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا [۲۹]

قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبین [۳۰]

و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون [۳۱]

غرض از این تعبیر این است که بفهماند قرآن کریم نوری است که راه زندگی و آن طریقی را که انسان باید

برای رسیدن به سعادت و کمال بپیماید روشن می سازد. [۳۲]

امام محمد غزالی می نویسد همان گونه که خورشید آسمان برای رؤیت چشم ظاهر امری ضروری است چشمان

عقل یا چشمان باطن هم به خورشیدی نیاز دارد و آن خورشید باطن قرآن کریم است.

استعاره از اسلام

در آیاتی از قرآن بر اسلام اطلاق نور شده است، مانند: یریدون ان یطفئوا نور الله بافواهم [۳۳]

یهدی الله لنوره من یشاء [۳۴]

خداوند بر پیامبر اسلام هم اطلاق نور کرده است زیرا وی با سخن و عمل خود نور حقیقت را از ظلمات باطل تفکیک کرد و با پیام آسمانی خود سعادت و کمال را بر آدمیان نمودار ساخت مانند آیه «و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا» [۳۵]

اسلامبه عنوان آخرین دین الهی حول قرآن کریم شکل گرفته است. و اسلام و قرآن دو امر انفکاک ناپذیرند.

قد جاء کم من الله نور و کتاب. [۳۶]

رسالت پیامبر، اسلام و قرآن هدایت به سوی خداوند و ایجاد روشن بینی در روح آدمیان است و قرآن کریم این روشن بینی و هدایت را نوعی حیات خاص انسانی می نامد که جان و جهان آدمی را دگرگون می کند و به آن صبغه الهی می دهد

استعاره از هدایت الهی

در آیاتی از قرآن بر هدایت الهی و روشن بینی اطلاق نور شده است. [۳۷] مانند «او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منه.» [۳۸]

کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور [۳۹]

منظور از ظلمات ضلالت و منظور از نور همان هدایت است. اگر هدایت را نور و ضلالت را ظلمات نامیده یکی را مفرد و یکی را جمع آورده برای اشاره به این جهت است که هدایت از مصادیق حق است و حق یکی است و

هیچ فرقی و تغایری میان مصادیق آن نیست به خلاف ضلالت که مصادیق مختلفی دارد چون ضلالت ناشی از پیروی هواهاست که با هم اختلاف دارند.[۴۰]

مؤمنان که به واسطه ایمان به هدایت و روشن بینی خود حیات دیگری یافته‌اند در جهان آخرت دارای نور هستند که به کمک آن از صراط می‌گذرند و قرآن کریم در آیاتی از خود به آن اشاره دارد مانند یسعی نور هم بین ایدیه‌م.[۴۱] نورهم یسعی بین ایدیه‌م.[۴۲]

اما در جهان آخرت نه تنها نور مومن ظاهر می‌شود که نور خداوند نیز زمین را روشن می‌سازد و آیاتی از قرآن به نور پروردگار در جهان آخرت اشاره دارد مانند «اشرقت الارض بنور ربه».[۴۳] بعضی واژه نور در آیه فوق را به معنای عدل گرفته‌اند.[۴۴]

استعاره از امامت و ولایت

از کاربردهای دیگر واژه نور، اطلاق نور بر مصادیق امامت و ولایت و به ویژه علی(ع) است چون ائمه(ع) با ولایت و علم خود دنیا را روشن کرده‌اند و دل‌های مؤمنین را نورانی کرده‌اند.[۴۵]. از امام رضا(ع) روایت شده است که فرمود: «یهدی الله لنوره من یشاء به معنای یهدی الله لولایتنا من احبّ و من لم يجعل الله له نورا فماله نور ای من لم يجعل الله له اماما فی الدنيا فماله فی الاخره من نور ای امام یرشده و یتبعه الی الجنة».[۴۶]

امام معصوم(ع) در حول تفسیر آیه «فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا»[۴۷] می‌فرماید: به خدا قسم منظور از نور، امامان خاندان پیامبر تا روز قیامت، آن‌ها نور خداوند در آسمان‌ها و زمین هستند و روشنایی آن‌ها در قلوب مؤمنین از نور خورشید آسمان بیشتر است.[۴۸]

در حدیث دیگری امام علی(ع) آیه «الله نور السموات و الارض» را بر پیامبر و دوازده امام(ع) تطبیق می کند.[۴۹]

- خداوند

مشهورترین آیه‌ای که در قرآن کریم بحث نور را طرح کرده است آیه ۳۵ سوره نور است که ۵ دفعه واژه نور در آن به کار رفته است و تفسیرهای مختلف و بسیاری از آن آیه ارائه شده است در این آیه بر خداوند اطلاق نور شده است یعنی «الله نور السموات و الارض» در معنای آیه گفته‌اند که خداوند به نفس خود ظاهر است و آنچه در آسمان‌ها و زمین است به واسطه او ظهور دارد.[۵۰]

چون وجود و هستی هر چیزی باعث ظهور آن چیز برای دیگران است پس مصداق تام نور همان وجود است و از سوی دیگر چون موجودات امکانی وجودشان به ایجاد خدای تعالی است پس خدای تعالی کامل‌ترین مصداق نور است یعنی اوست که ظاهر بالذات و مظهر ما سوی خود است و هر موجودی به وسیله او ظهور می‌یابد و موجود می‌شود. پس خدای سبحان نوری است که به وسیله او آسمان‌ها و زمین ظهور یافته‌اند سخن خداوند در آیه نور بر این مطلب دلالت دارد.[۵۱]

پس اصل ظهور همان وجود است آن‌چنان‌که اصل خفاء همان نیستی است و خداوند متعال تنها موجودی است که به ذات خود موجود است و غیر او به وسیله او ایجاد شده‌اند.[۵۲] بنابراین میان وجود و ظهور رابطه لاینفک است و درجه ظهور هر موجودی متناسب با شدت وجود اوست.

حال وقتی ذات خداوندی تنها ذات بی‌نیاز و قائم به ذات است و وجود او بی‌کران و لاحد است. پس ذات اقدس احدیت نور مطلق است نوری است که ظلمت در مقابل ندارد، او نور همه جهان است نور آسمان و زمین است: «الله نور السماوات و الارض»، از هر ظاهری ظاهرتر است و از هر نزدیکی به ما نزدیک‌تر است ظهور همه

چیز به ذات اوست. ظاهر مطلق و بالذات اوست «و بنور وجهک الذی اضاء له کل شیء» (دعای کمیل) روشنی هر چیزی در پرتو نور ذات اوست. ولی نوری است که ثابت است غروب و افول ندارد نوری است که همه جا را پر کرده حجاب و مانعی ندارد به همه چیز محیط است نقطه مقابلی ندارد ضد و ندی ندارد. چون افول و غروب ندارد زوال و فنا ندارد ظلمتی در برابرش نیست.

بشر ضعیف الادراک که هر چیزی را با مقایسه نقطه مقابل و نقطه مخالف باید بفهمد و دستگاه گیرنده فهم و ادراک او طوری ساخته شده که به هر چیزی با کمک نقطه مقابل آن چیز توجه و التفات پیدا می کند، از التفات و توجه به ذات حق غافل است. نکته غریبی است ذات حق چون هیچ وقت پنهان نیست از نظرها پنهان است اگر گاهی پنهان بود و گاهی آشکار از نظرها پنهان نبود چون غروب و افول و زوال و تغییر و حرکت ندارد مورد غفلت بشر است این است معنی سخن حکماء که می گویند ذات حق از کثرت ظهور و شدت ظهور در خفاست؛ «یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره». از همان جهت که ظاهر و آشکار است باطن و پنهان است جهت ظهور در او عین بطون است. چقدر خوب و عالی و لطیف بیان کرده علی (ع)؛ «و کل ظاهر غیره باطن و کل باطن غیره غیر ظاهر» [۵۳] یعنی هر ظاهری غیر خدا باطن است و هر باطنی غیر خدا دیگر ظاهر نیست.

اما خدا در عین وحدت و بساطت هم باطن است و هم ظاهر نه این که قسمتی از او ظاهر است و قسمتی باطن بلکه از همان حیث که ظاهر است عینا باطن است و از همان حیث که باطن است ظاهر است. منبع و سرچشمه این حقیقت خود قرآن کریم است که می فرماید «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» اول و آخر خداست ظاهر و باطن خداست و باز قرآن می فرماید «اینما تولوا فتم وجه الله» به هر طرف که رو کنید رو به خدا هستید و روی خدا با شماست. [۵۴]

حال اگر اطلاق نور بر خداوند را با غیر او مقایسه کنیم می بینیم که نور غیر حق عاریتی است چون وجود آنها از غیر است پس آنها به خود ظهور ندارند بلکه به کمک غیر ظاهر شده اند و این ظهور شدت و ضعف دارد و تغییر می کند و زوال می پذیرد.

پس در حقیقت اطلاق نور بر خداوند حقیقت است و بر غیر او مجاز است زیرا در هستی جز خدای تعالی چیز دیگری نیست و هر چیز جز ذات او رو به فناست؛ «کل شیء هالک الا وجهه» [۵۵]

. استعاره از هدایت و ضلالت

قرآن کریم می فرماید:

«اللَّهُوَلِيَالَّذِينَ آمَنُوا يَخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ هُمُ اللَّاطِعُونَ يَخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

[۵۷] از کفر به ظلما تعبیر شده است؛ زیرا کفر همانند ظلمت، مانع دستیابی به حقیقت و واقعیت است و چون خداوند با فرستادن انبیا و ترغیب و تشویق مؤمنان از مینها یمانشان را فراهم کرده؛ خار جشده از کفر به خداوند نسبت داده شده است. در مقابل آنان، کافران از آن جهت که از دلایل روشن الهیت و انستند بهر هگیرند و اغواگر یطاعون بر آنان اثر کرده، از نور هدایت و ایمان خدای جشده، در ظلمت کفر سقوط کرده اند.

برخیزد و پاسخ بدهد این سؤال که چه گونگی کافران از نور خار جشده اند با اینکه هیچ وقت در نور نبوده اند گفته اند:

انسان بر اساس آفرینش اولیه اش در نور فطر تا استو این نور فطر نسبت به اصول و لیه دینی، بالفعل وجود دارد؛ و نسبت به معارف و احکامات فطریه و الهیه نیز مندرجه ای می باشد؛ در نتیجه فطر تدارید و بخش است که از جهت آگاهیها حکامو معارف تفصیلی در تاریخ است و خداوند مؤمنان را از این ظلمت به سوی روشنایی ساختن حکامو معارف فرهنمون می گردد و از این جهت که فطر تدارینور اجمالین نسبت به

ینو اعتقاد اتالهیاستو همها فراداز آنبهره مندند، کافر انبالقائاتطاغوتاز ایننوروروشنا بیبیسو یظلمتکفر خار جگشته اند و چونرا

هها بیاطلمتعدد، و حقیکیاستاز «کفر» به «ظلمات» و از ایمان به «نور» تعبیر شده است. [۵۸]

پاسخدیگر ایناستکه عبارت «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» مربوط به انسان های مرتد یا استکهاز نور ایمان بهو ادیکفر گامگ

داشته اند. ([۵۹] در اینصورت نیز نور و ظلمتکنایهاز ایمانو کفر خواهد بود.

نور در آیه «يَهْدِيهِ اللَّهُ لِنُورٍ مُبِينٍ» [۶۰] و «كِتَابًا نَزَّلْنَا فِيهَا لِيُكْتَبَ خَرِجَالَنَا سَمِ لَظُّ

لَمَّا تَأْتِي النُّورِ» (۶۱) نیز به همین معناست.

در بر خیا یات، نور استعاره از هدا یتاست که نیز دیکه بهمان معنا یا ایماناست. خداوند متعال می فرماید:

«أَفَمَنْ شَرَّحَالَهُ صَدْرَهُ هَلِيلًا سَلَامًا فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مَنْدِرِ الْإِلَهَاءِ وَلِيَكْفِي ضَلَالِ الْمُؤْمِنِينَ» (۶۲)

بهد و قرینهمی توانگفت مقصود از نور هدا یتاست:

یکدی یلایه که هافر اد مقابلو متضاد با انسان های ایدار ایشر حصدر را ذکر کرده و فرموده است آناندر گمراهی آشکار نداز قرینهمقابل

هاستفاده می شود که نور صاحبانشر حصدر، همان هدا یتاست.

قرینهدیگر آیه هدا یتاست که بصراحت «يَهْدِيهِ» را ذکر کرده، می فرماید:

«فَمَنْ يَدْرِ الْإِلَهَاءُ يَهْدِيهِمْ شَرَّحَصَدْرَهُ هَلِيلًا سَلَامًا»: (۶۳) اگر خدا بخواهد کسیر اهدا یت کند، سینه اش [برای پدیدیر شاسلام]

و سعت می بخشد.

مؤلف المیزان می نویسد:

در اینآیه، هدا یت بهلازمش یعنی شَرَّحَصَدْرِهِ و بر خوردار یاز نور الهی، و گمراهی بهلازمه اش یعنی قساو تقلب تعریفشده است. (۶۴)

خداوند متعال در سوره نور می فرماید:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ضَمِنَّا نُورَهُ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ خَالِدٌ مُصْبِحًا حُفِيْرٌ جَاغِرٌ الزُّجَاجُ كَانَهَا كَوْكَبٌ رِيَّوْقَدْ مِشْجَرَةٌ مُبَارَكَةٌ زَيْتٌ وَنُورٌ لَأَشْرَقِيهِ وَالْأَغْرَابُ يَكَادِرُ بِتَهَائِيضِيْهِ ؕ وَلَوْ كَلَّمْتُمُسْهُنَارًا تُرِيقُ عَلَيَّ نُورٌ يَهْدِي بِاللَّهُ نُورِهِمْ نِشَاءً». (۶۵)

بر خبیر این اعتقادند که مقصود از کلمه نور در «مئلوره» ایمانو معرفت افاضه شد هاز جانب خدا بر دل های مؤمنان استو نور عامو گسته ردها الهی که با آن، افاضه یو جو د شده مقصود نیست؛ زیرا این نور مخصوص صنفو گرو هخاصین است؛ در حالی که هر آنای نور را مخصوص افراد ی خاص که مورد مشیت الهی اند قرار داده استو می فرماید: «یهدی بالله نورهم نیشاء»؛ (۶۶)

بنابر این معنا یا یهچنین است: خداوند نور آسمان ها و زمین است.

مئلور خداوند همانند چراغدانیاست که در آنچراغی باشد؛ آنچراغ در حبابیلورین قرار گیرد که آن حبابی گویستاره ایدر خشاناس ت. اینچراغ بارو غنیافر و ختمی شود که از درخت بر کتزی تو نیگرفته شد ه که نهش رقیاستو نه غریبی.

ز دیگاستبد و نتماسبا آتشعله و ر شود. نور یاستبر فراز نور و خداوند هر کس را بخواد به نور خود دهد ایتمی کند.

نور ایمان که در قلب مؤمن است، دارای همانچهار عاملیاست که در یکچراغی فرو غمو جو د است.

مصباح همان شعله های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می شود و فرو غمد ایتاز آن منتشر می شود.

زجاجه و حباب، قلب مؤمن است که ایمان در وجودش تنظیم می کند و مشکا تسینهم مؤنیا به تعبیر دیگر مجموع عهشخصیتو آگاهیو

علو مو افکار او است که ایمانور از گزند طوفان حوادث صون می دارد و شجره مبارکه «زیتونه» همانو حیا الهیاست که عصاها ندرن

ها ی تصفا و پاکیاستو ایمان مؤمنانبا آتشعله و رو پر بار می شود. [۶۷]

استعاره از دینالهی

خداوند متعال می فرماید: «يُرِيدُ وَنَلِيْطِفُوْا نُوْرَ اللّٰهِيْا فَوَاهِمُوْا اللّٰهُمُّمُنُوْرِ هُوَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ» *

هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ سُوْرًا لِّهَادِيْ وَدِيْنًا لِّحَقْلِيْظِهْرٍ هُعَلَى الدِّيْنِ كَلِهُوْا لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ» (۶۸)

نظیر همین دو آیه با اختلاف اند کیدر سوره توبه آیه ۳۲ و ۳۳ آمده است.

مقصود از «نور الله» بهقرینها یهبعد کهنرموده «دین الحق» می تواند دیناسلام باشد و معنایا یهبچنیناست:

آنانی خواهندنور خدار اباد هانخود خاموش سازند، ولیخدانور خود را کامل می کند؛ هر چند کافرانخوشند اشتهاشند.

او کسیاست کهنرسول خود را باهدایتو دینحقفر ستاد تا او را بهمههادیانغال بسازد؛ هر چند مشرکانکرا هتدا اشتهاشند.

اسمو صفتالهی

خداوند متعال می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۶۹) در معنای نور که اسمو صفتالهی است نوشته اند:

نور در ذات خود روشن و آشکار است و نور بودن خداوند متعال بهمعنای ظاهر و آشکار بودن او است. (۷۰)

نور علاوه بر آنکه هر و شناس است، روشنی بخش نیز است.

نور بودن خداوند از اینجهت است که هستیا و روشناس تو موجودات را از نیستی بهسوی وجود آورده و آنانرا نور وجود بخشیده است

(۷۱) یا آنکه نور بهمعنایهدایتکننده است.

امام رضا (علیه السلام) در پاسخ بهسؤال از معنای «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرمودند: «هَادِلًا هَلَا لِسْمَوَاتِهَا دِلًا هَلَا لَارْضِ»:

خدا نور آسمان ها و زمین است یعنی هدایتکننده ها را آسمان ها و زمین است.

مؤلفالمیزاندر توضیحاً یهمی نویسد:

اگر مقصود هدایت خاصه یعنی هدایت به سعادت دین باشد، نور بهمر تبه ایاز مراتب خود تفسیر شده است و اگر هدایت عام بهمعنای ساندن

ر چیز به کمال خود باشد، بهمعنای وجود و هستی ذاتی خود بود که بهموجودات دیگر اشراف و افاضه وجود کرده است. (۷۲)

فخر از نیز معتقد است نور بهمعنای هدایت کند هاست؛ بهدلیلذیلاً یه کفر مود هاست: «يَهْدِي اللَّهُ نُورَ هِمْنِشَاءٍ». (۷۳)

علاوه بر آنکه اگر نور بهمعنای هدایت باشد با تشبیه بعدی، یعنی «مَثَلُ نُورِهِ» نیز سازگار تر خواهد بود.

خداوند متعال می فرماید: «فَأَمِّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُمَّا تَعْمَلُوا خَيْرًا». (۷۴)

بهقرینه «أَنْزَلْنَا» مقصود از «نور» قرآن است.

همچنین قرآن کریم می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوا وَهُوَ صَبْرٌ وَهُوَ تَبَعُ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا لَمَعَهَا وَلِكُلِّهَا مُمْلِحُونَ». (۷۵)

بهقرینه «أَنْزَلْنَا لَمَعَهَا» و صدر آیه که در باره پیامبر خاتماست (الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالرُّسُولِ وَاللَّيْلِيَّاتِ)، مقصود از نور قرآن است.

نور در آیه «مَا كُنْتُمْ دَرِيماً لِكِتَابِ بُولَىٰ إِلَّا يَمَانُؤُكُمْ كُنْجَعَلْنَا هُنُورًا نَهْدِي بِهِم مِّنْشَاءٍ مُّبْعَادِنَا» (۷۶) نیز به همین معناست.

کلمه «کتاب» می تواند قرینه باشد که مقصود از نور، قرآن است؛ بنابراینتر جمها یهچنینا است:

پیش از اینمی دانستیکتابوایمانچیست؛ ولیما آنرا نور یقرار دادیم که با آنهر کسانند گانخو یشرابخواهی مهاد ایتمی کنیم.

استعاره از روشنایدر قیامت

الف) روشنا یبرای مؤمنان

خداوند متعال می فرماید:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ سَعَىٰ نُورُهُمْ مَبِينًا يَدِيهِمْ بَأْيَمَانِهِمْ بِشَرِّ آكُمَالِيَوْمَ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ نُوَّالْمُنَافِقِينَ نُوَّالْمُنَافِقِينَ تَلْدِنَا مِنْهُنَّ نَظَرُوا نَاقَتَيْ سَمْنُونَ كُفَيْلًا رَجَعُوا رَاءَ كَمَا لَتِمَسُوا نُورًا»: (۷۷)

روزی که هر دانونز نانبایمانرامی نگر یکهنور شان پیشرو و در سمت راستشان بهسر عتحر کتمی کند.

بشار تبادر شما امروز به باغ های باستان بهشت کهنه ها زیر درختان آنجا ریاست.

جاودانهدر آنخواهید ماند و این همان رستگار یزر گاست؛ روزیکه مردانوزنا منافع به مؤمنانمی گویند نظریه های فکند تا از زور شما پر تویر گیریم. به آنانگفته می شود به پیشتر خود باز گردید و کسب نور کنید.

از جمله «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ سَعَى نُورُهُمْ» استفاده می شود که هر ایم مؤمناندر قیامت نور و روشنا ییاستو منافقاناز آنبی بهر هاند و اگر مقصود از «وراء کم» رادنیابدانیم، استفاده می شود که نور مؤمنانمر بو طبه اعمالدنیویو ایمانآناست؛ زیرا در پاسخ منافقانکه در خواسترو شناییدارند، مؤمنانمی گویند بهدنیایر گردید و با «عملوایمان» در آنجا کسب نور کنید.

اسنادنور به مؤمناندر «نورُهُمْ» نیز بیانگرایناست که این نور مر بو طبه صفتایمانیآناست.

(ب) روشنا ییز مینقیامت

خداوند متعالمی فرماید: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ».

(۷۸) سیاقآیهو جمله «وُضِعَ الْكِتَابُ...» در باره قیامتاست؛ در نتیجه مقصود از «الْأَرْضُ» مینقیامتاست.

در اینکهمقصود از روشنشدن مینقیامتبه نور پروردگار چیست، احتمالاً تگوناگونییانکرده اند:

۱.

یعنی مینقیامتبعادالتپورردگار پر فروغمی شودوزینتمی یابد، چنان که به پادشاه عادلگفته می شود آفاقبعادالتنونورانیوروش

نگشت. پیامبر نیز فرموده است: ظلمتاریکی هایقیامتاست. (۷۹)

۲. یعنی روشنا ییز مینبانوریکه خداوند آنرا می آفریند و نوساطخورشید و ماه.

۳. آشکار شدن حقایق و ظهور اعمالنیکو بد، چنان که هر آنکریمی فرماید: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصَرُكَ الْيَوْمَ مُحَدِّدًا»: (۸۰)

پس ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیز بیناست.

بنابر قرینه «وَصِغَةُ الْكِتَابِ» و جمله «وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظَلْمُونَ» می توان احتمالاً و لرا تأیید کرد؛ زیرا قضاوت به حقوق به دور از هر گونه نهيتم، مناسباً معنا يعدا التاست.

- استعارها از احكام الهيدر تورا تواجيل

قرآنكريمدر باره توراتمی فرمايد:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّ نَالَّذِينَ اسَلَّمُوا اللّٰذِينَ بِنَهَادُوا وَالرَّبَّانِيُونَ أَلَّا حَبَارِئِمًا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ كَانُوا اعْلِيَهُ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَ نَوْكَاسْتَشِرُوا بآيَاتِنَا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلْنَا للَّهُفَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۸۱)

مقصود از نور نازل شده در تورات به قرینه «یحکم بها» و نیز عبارت «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلْنَا للَّهُفَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» می توان احكام مالهی ای باشد که در تورات به دورید عه گذاشته است.

خداوند متعال در باره انجیلی فرماید: «وَأَتَيْنَاهُمُ الْانجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ * وَليَحْكُمُوا هُمُ الْانجِيلِ مَا أَنْزَلْنَا للَّهُفِيهِمْ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلْنَا للَّهُفَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۸۲)

جمله های «لِيَحْكُمُوا» و «مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلْنَا للَّهُفَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» می تواند قریب به این باشد که مقصود از نور نازل شده در انجیل نیز احكام و دستورهای الهی است.

مؤلف کشف در تفسیر «نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا» می نویسد: نور یاست که آنچهره از احكام مبهم باشد بیان می کند. (۸۳)

فخر راز نیز می نویسد:

فرقی نیویژ گیهدا بتو نور ایناست که هدايت در رابطه با دلايلتو حید و تنزیهونو تو معاد است؛ اما نور بود ناز جهت بیان احكامو تکالیف به

صور تفصیلی است. (۸۴)

پی نوشت ها:

- ۱- جمال الدين، ابو الفضل، لسان العرب، ج ۴، ص ۶۱۸، «عور».
- ۲- شمیسا، سیروس، معانی و بیان، تهران، فردوس، جلدوم، ص ۷۱
- ۳- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۸.
- ۴- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۸.
- ۵- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۸.
- ۶- همایی، جلال الدین، معانی بیان، تهران، نشر هما، ۷۴، ص ۲۲۰.
- ۷- مازندرانی، محمد هادی، انوار البلاغه، ص ۲۸۵.
- ۸- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۸.
- ۹- کزازی، جلال الدین، زیبایی شناسی سخن پارسی (۱)، نهران، نشر مرکز، ص ۶۸
- ۱۰- Embodied meaning in a neural theory) Feldman, J. and Narayana

of languages

The contemporary theory of metaphor-۱۱

۱۲- مفردات راغب، ص ۵۰۸.

۱۳- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

۱۴- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

۱۵- یونس/سوره ۱۰، آیه ۵.

۱۶- نوح/سوره ۷۱، آیه ۱۶.

۱۷- انعام/سوره ۶، آیه ۱.

۱۸- مشکوٰۃ الانوار، ص ۴۲-۴۱.

١٩- مشكوة الانوار، ص ٤٢.

٢٠- مشكوة الانوار، ص ٤٤.

٢١- بحار الانوار، ج ١، ص ٢٢٥.

٢٢- رعد/سوره ١٣، آيه ١٦.

٢٣- فاطر/سوره ٣٥، آيه ١٩-٢١.

٢٤- بحار الانوار، ج ١، ص ٩٦.

٢٥- انعام/سوره ٦، آيه ١٢٢.

٢٦- حديد/سوره ٥٧، آيه ٢٨.

٢٧- بقره/سوره ٢، آيه ٢٥٧.

٢٨- الميزان، ج ٧، ص ٣٧٨.

٢٩- تغابن/سوره ٦٤، آيه ٨.

٣٠- نساء/سوره ٧٧، آيه ١٧٤.

٣١- اعراف/سوره ٧، آيه ١٥٧.

٣٢- الميزان، ج ٧، ص ٤١٣.

٣٣- توبه/سوره ٩، آيه ٣٢.

٣٤- نور/سوره ٢٤، آيه ٣٥.

٣٥- احزاب/سوره ٣٣، آيه ٤٦.

٣٦- المائدة/سوره ٥، آيه ١٥.

٣٧- الميزان، ج ٧، ص ٥١٤.

- ٣٨- انعام /سوره٦، آيه٢٢.
- ٣٩- ابراهيم /سوره١٤، آيه١.
- ٤٠- الميزان، ج٨، ص١٢.
- ٤١- حديد /سوره٥٧، آيه١٢ .
- ٤٢- تحريم /سوره٦٦، آيه٨.
- ٤٣- زمر /سوره٣٩، آيه٦٩.
- ٤٤- وجوه القرآن، ص٥٥٩.
- ٤٥- مقدمة تفسير مرآة الانوار، ص٣١٤
- ٤٦- تأويل الآيات الظاهره فى فضائل العتره الطاهره، ص٣٥٨.
- ٤٧- تغابن /سوره٦٤، آيه٨.
- ٤٨- سفينه البحار، ج٨، ص٣٤٣-٣٤٢.
- ٤٩- البرهان فى تفسير القرآن، ص١٣٧-١٣٦.
- ٥٠- تفسير الصافى، ج٣، ص٤٣٤.
- ٥١- تفسير الميزان، ج١٥، ص١٧٢.
- ٥٢- تفسير البيضاوى، ج٤، ص١٠٧.
- ٥٣- نهج البلاغه، خطبه٦٥.
- ٥٤- مطهرى، ٢٠ گفتار، ص٢٤٣-٢٤٢.
- ٥٥- القصص /سوره٢٨، آيه٨٨.
- ٥٦- مشكوة الانوار، ص٥٥.

۵۷- بقره: ۲۵۷.

۵۸- سید محمد حسین طباطبائی؛ المیزان؛ ج ۲، ص ۳۴۶.

۵۹- محمد بن حسن طوسی؛ التبیان؛ ج ۳، ص ۳۱۵.

۶۰- مائده: ۱۶.

۶۱- ابراهیم: ۱.

۶۲- زمر: ۲۲.

۶۳- انعام: ۱۲۵.

۶۴- سید محمد حسین طباطبائی؛ المیزان؛ ج ۱۷، ص ۳۵۵.

۶۵- نور: ۳۵.

۶۶- سید محمد حسین طباطبائی؛ المیزان؛ ج ۱۵، صص ۱۲۳ و ۱۲۵.

۶۷- ناصر مکارم شیرازی؛ تفسیر نمونه؛ ج ۱۴، ص ۴۷۸.

۶۸- صف: ۸-۹.

۶۹- نور: ۳۵.

۷۰- محمود زمخشری؛ الکشاف؛ ج ۳، ص ۲۴۰.

۷۱- سید محمد حسین طباطبائی؛ المیزان؛ ج ۱۵، صص ۱۲۲ و ۱۳۹.

۷۲- همان.

۷۳- محمد فخر رازی؛ التفسیر الکبیر؛ ج ۲۳، ص ۱۹۵.

۷۴- تغابن: ۸.

۷۵- اعراف: ۱۵۷.

٧٦-شورا: ٥٢.

٧٧-حديد: ١٢-١٣.

٧٨-زمر: ٦٩.

٧٩-ر.ك: محمود زمخشرى؛ الكشاف؛ ج ٤، ص ١٤٥.

٨٠-ق: ٢٢.

٨١-مائده: ٤٤.

٨٢-همان، ٤٧.

٨٣-محمود زمخشرى؛ الكشاف؛ ج ١، ص ٦٣٦.

٨٤-محمد فخر رازى؛ التفسير الكبير؛ ج ١٢، ص ٩.